

شاعر: سردار

که برخاستی ز بنیاد نجیبان
 کز سوی عالمی گردید اجابت
 نیارد تاب تو پوسیده جسمی
 به نسل آریا مانند نشانه
 هزاران قامت بالا نگون شد
 ز رو بالا زدی نیرنگ تاریخ
 زدی زنجیر تاریخ را تو پیوند
 ز چهر زن زدودی رنگ زردی
 تو برداشتی قدم های پیایی
 بکش بنیاد استبداد از بیخ
 بزى مثل ماللی پلک و آزاد
 تو پیشوای شجاعان دگر شو
 خموش گردان جفنگ وزیشت وپاوه
 دعای وی بهمره تو هر سو

توئی اسطورههء دوران عصیان
 صدای تو نفیر پر صلابت
 زهم پاشید بدست تو طلسمی
 ز ساطور جلاان زمانه
 که تسلیخگاه کابل جوی خون شد
 تو شیپور گلوی تنگ تاریخ
 تو رهپمای آن شاهدخت میوند
 تو قرنی را بهم پیوند کردی
 مناعت پیشه کردی چن ماللی
 صدای گام تو شیپور تاریخ
 بریزان کاخ بیداد را ز بنیاد
 تو "جویا" ی رفیقان سفر شو
 بدستانت بگیر بیرق چو کاوه
 ز «سردار» برگ سبزی تحفهء تو